

## خیانت در شاهنامه (با نگاهی به دو داستان رستم و شغاد و سیاوش و سودابه)

انسیه معماریان

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

### چکیده

فردوسی، بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ایران و شاهنامه، ارزش‌مندترین اثر حماسی در ادب فارسی است که می‌توان از چشم‌اندازهای گوناگون به آن نگریست.

داستان‌ها در شاهنامه، نقشی مهم و سازنده بر عهده دارند و از زاویه‌های مختلف قابل تحلیل و بررسی هستند. همچنین در این اثر جاودان و ارزش‌مند، صفات اخلاقی پسندیده و مذموم بسیاری وجود دارد که می‌توان در رابطه با هر یک از آن‌ها، مقالات متعددی را به رشته‌ی تحریر در آورد و کتاب‌های ماندگاری را تألیف کرد.

با توجه به این امر مهم، در این مقاله سعی شده است تا مبحث «خیانت» که به عنوان یکی از صفات ناپسند اخلاقی در متون دینی ما مطرح شده است، در دو داستان شاهنامه مورد بررسی قرار گیرد.

نگارنده در این مقاله می‌کوشد با واکاوی داستان‌های رستم و شغاد و سیاوش و سودابه، عنصر خیانت و دلایل بروز آن را تبیین نماید و درعین حال تأثیر این صفت ناپسند اخلاقی را بر جامعه و قهرمانان داستان‌های مذکور بررسی کند.

کلید واژگان: شاهنامه، خیانت، حسادت، سودابه، شغاد.







بیژن و نستیهن، پیران و گیو، لهاک و گیو، فرشید ورد و گیو، پیران و گودرز، گیو و گروی، فربرز کاووس و کلباد ویسه، رهام گودرز و بارمان، گرازه و سیامک، گرگین و اندریمان، فروهل و رویین، هجیر و سپهرم، برنه و کهرم، گستههم و لهاک و رستم و شغاد اشاره کرد.» (حنیف، ۱۳۸۳: ۵۸)

همان طور که می بینیم، اکثر تقابل های دو به دو در شاهنامه از جنس تقابل های رزمی و مردانه هستند. اما با کمی دقت در داستان های شاهنامه، به تقابل های دو جنسی نیز برمی خوریم که در این نوع تقابل ها، گستردگی موضوعی وجود دارد. به عنوان مثال تقابل سهراب و گرد آفرید، تقابل رستم و تهمینه و نیز تقابل سودابه و سیاوش از نمونه تقابل های دو جنسی شاهنامه هستند که هر کدام با موضوعی جداگانه پدید آمده اند. به عنوان مثال تقابل سهراب و گرد آفرید، یک تقابل رزمی است، تقابل رستم و تهمینه یک تقابل عاشقانه محسوب می شود و در تقابل دو جنسی داستان سودابه و سیاوش، عشق و خیانت به چشم می خورد.

### تقابل سودابه و سیاوش

سیاوش، حاصل ازدواج زنی از سلاله ی گرسیوز با کی کاووس است. کی کاووس، سیاوش را به رستم می سپارد تا رستم در زابلستان به وی آیین سپاه راندن و کشورداری بیاموزد. هنگامی که سیاوش از زابلستان به کاخ پدر بازمی گردد، سودابه، دختر شاه هاموران و همسر دیگر کی کاووس، شیفته ی سیاوش می شود و به طور پنهانی پیکی به سوی سیاوش می فرستد و او را به شبستان شاهی فرا می خواند، اما سیاوش نمی پذیرد. روز دیگر، سودابه نزد شاه می رود و از وی می خواهد که سیاوش را به شبستان بفرستد تا او از میان دختران، همسری برای خود برگزیند و این بار سیاوش، به ناچار به شبستان می رود.



در این داستان، عشق سودابه به سیاوش باعث می شود تا او به همسر خود خیانت کند و به این ترتیب یک تقابل دوجنسی با موضوع خیانت شکل می گیرد. اما در تعدادی از تقابل های مردانه ی شاهنامه نیز بحث خیانت کاملاً مشهود است. در این داستان ها خیانت می تواند باعث کینه توزی و یا حتی حسرت شود. از این دست می توان به داستان هایی چون رستم و شغاد، رستم و اسفندیار و رستم و سهراب اشاره کرد.

### تقابل رستم و شغاد

در داستان رستم و شغاد که یکی از تقابل های مردانه ی شاهنامه محسوب می شود، به جز رزم، نمونه ای از حسادت ورزی و خیانت دیده می شود که در تمام متون دینی اعم از زردشتی، مسیحی و اسلامی در شمارخلفیات ناپسند قرار گرفته اند. شغاد، نابرداری رستم که در پی کشتن او است، به نیرنگ متوسل می شود و در نخچیرگاهی در کابل چاه های زیادی را بر سر راه رستم حفر می کند و سر آن ها را با شاخ و برگ درختان می پوشاند. آن گاه با توسل به نیرنگی دیگر به زابلستان می رود و از ستم شاه کابل که پدرزن او است، سخن می راند. رستم سراپا خشم، به کین خواهی برادر به سوی کابل می آید اما شاه کابل طبق نقشه قبلی با تقاضای بخشش، از رستم دعوت می کند که مدتی بیش تر نزد آن ها بماند و به نخچیر مشغول باشد. رستم نیز می پذیرد و در نهایت به همراه رخس در چاه نابرداری فرو می افتد و به این ترتیب زندگی بزرگ ترین پهلوان شاهنامه پایان می پذیرد.

«حسادت، منشأ بسیاری از اشتباه کاری ها و نامردمی ها است و جای شگفتی نیست که این خوی زشت و اهریمنی، شغاد نابردار را نیز به نابودی جهان پهلوان وا داشته است.» (نگهبان، ۱۳۸۱: ۱۸)













بخشی از آن مجموعه، قاعداً خصیصه ی خشم و خصومت می باشند. خصیصه ی خشم، یک خصیصه ی بین موقعیتی (Cross-Situational) است. خصومت یک دید منفی کلی به دیگران، جهان و آینده است.

پیش از این، ورتینگتون (۱۹۹۸) این فرضیه را مطرح کرد که سازوکار اصلی کینه توزی، شرطی سازی ترس است. با این وجود اخیراً او از این دیدگاه حمایت کرده است که خشم یا ترس (یا هر دو) می توانند موجب افزایش کینه توزی شوند که

از طریق نشخوار ذهنی به بار می نشیند.» (زارع، ۱۳۸۷: ۲۵ دی)

با توجه به این نظریه ی ورتینگتون، می توان گفت شغاد به دلیل خشم و ترسی که از رستم داشت، او را به ورطه ی مرگ کشانید. خشم او از باج گرفتن رستم از پادشاه کابل که پدر زن شغاد بود و ترس او از قدرت مندی رستم و این که روزی با او سر ناسازگاری بگذارد، باعث شد که نقشه ی قتل رستم را طرح ریزی کند. همچنین ترس او از این که در کشتن رستم موفق نشود و رستم با آگاهی از نقشه ی او، خود وی را به قتل برساند، موجب شد تا برای کشتن رستم چاه های هولناک مرگ را مهیا سازد و او را به طرز نا جوانمردانه ای به قتل برساند.

### بررسی داستان رستم و شغاد

«اصولاً مرگ پهلوان محبوب ملت را پذیرفتن، درد انگیزترین لحظه های بی پناهی و بی پشتوانگی است، زیرا هنگامی که چنین پهلوانی می میرد، فصلی از تاریخ به پایان می رسد و فصلی دیگر آغاز می شود که برای مردم سرشار از نگرانی و اضطراب و تردید است.» (آریا، ۱۳۷۲: ۶۳)

«اما نحوه ی مرگ را نیز نباید از نظر دور داشت. مرگ پهلوان اگر به صورت









این برایش سخت آسان بود و ساده بود  
 هم چنان که می توانست او، اگر می خواست  
 کان کمند شصت خم خویش بگشاید  
 و بیندازد به بالا، بر درختی، گیره ای، سنگی  
 و فراز آید

ور بپرسی راست، گویم راست  
 قصه بی شک راست می گوید.  
 می توانست او، اگر می خواست.

لیک...» (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۷۰)

نمونه ی دیگری از محتوم بودن قضا و قدر الهی و حضور روشن تقدیر در داستان  
 رستم و شغاد، هنگامی است که شغاد، کمان را زه می کند و آن را به همراه دو تیر کنار  
 دست رستم قرار می دهد.

در واقع این تقدیر است که خرد او را زایل کرده و از کار انداخته است تا آن  
 چیزی که از پیش مقدر شده، انجام گیرد:

چنان خسته از تیر بگشاد شست	«چو رستم چنان دید، بفراخت دست
به هنگام رفتن دلش بر فروخت	درخت و برادر به هم بر بدوخت
تهمتن بر او درد کوتاه کرد»	شغاد از پس زخم او آه کرد

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۳۳۳، ۲۰۵ تا ۲۰۷)

به این ترتیب، شاید بتوان گفت بحث خیانت در شاهنامه با به میان آمدن بحث  
 تقدیر و اعتقاد به وجود آن، تبریته می شود و این نیز تقدیر آدمی است که فرمان  
 سرنوشت را آزادانه گردن گذارد.



«تواضع و فروتنی، یکی از ویژگی هایی است که بر تمامی زندگی سیاوش سایه افکنده است و اوج شخصیت او در برخوردش با سودابه پدیدار می شود و آن، زمانی است که به خواهش سودابه تن در نمی دهد و پیمان پدر و فرزندی را نیکو به جای می آورد. البته جای شگفتی نیست، زیرا گویی سیاوش از گونه ای دیگر است» (نوروزی، ۱۳۸۹: ۹۷)، چنان که خود نیز به این امر اعتراف می کند:

«مرا آفریننده از فر خویش چنان آفرید ای نگارین ز پیش»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۲۳، ۲۹۸)

«سیاوش ارجمندترین پهلوان شاهنامه می باشد و فردوسی او را هم سنگ قهرمانان مطلوبی چون رستم، اسفندیار، سهراب و ایرج می داند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴:

۱۷۳)

چنان که رستم در اولین دیدارش با اسفندیار، او را به سیاوش همانند می کند:

«نمانی همی جز سیاوخش را مر آن تاج دار جهان بخش را»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۶، ۲۴۶، ۴۷۴)

«بیش ترین نمود جوانمردی و درست کار بودن سیاوش، زمانی است که کاووس فرمان قتل گروگان های تورانی را صادر می کند، اما سیاوش از اجرای این فرمان سر باز می زند و به کاووس می گوید که از فرزند، پیمان شکستن نخواهد که گناهی است بزرگ و نه در خور فر شاهی.

در واقع کاووس و سودابه، هر دو از سیاوش یک چیز می خواهند: «پیمان شکنی»،

یکی با افراسیاب و یکی با کاووس! و پاسخ سیاوش را می دانیم، پیمان داری و وفای

او عام و همه گیر است.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۵۲)



او آن چنان به سودابه عشق می ورزد که حتی زمانی که از بی گناه بودن سیاوش اطمینان حاصل می کند، اما راضی به کیفر سودابه نمی شود و دست آخر به محض این که سیاوش نزد او پا در میانی می کند، از خطای سودابه چشم می پوشد. «در واقع کاووس در داستان سیاوش، نماینده ی شخصیتی باور پذیر و ترسو است. او در پایان داستان به هیچ وجه در خور عشق خونین سودابه نیست، زیرا مرد غیرت باخته ی ترسویی است که رستم بی هراس از او، دستان خویش را به خون سودابه آلوده می کند.» (کریمی، ۱۳۷۱ - ۱۳۷۰: ۵۸):

«نگه کرد کاووس بر چهر او	بدید اشک خونین و آن مهر او
نداد ایچ پاسخ مر او را ز شرم	فرو ریخت از دیدگان آب گرم
تهمتن برفت از بر تخت او ی	سوی خان سودابه بنهاد روی
ز پرده به گیسوش بیرون کشید	ز تخت بزرگیش در خون کشید
به خنجر به دو نیم کردش به راه	نجنبید بر جای کاووس شاه»

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۱۷۲، ۲۶۲۳ تا ۲۶۲۷)

### بررسی داستان سیاوش و سودابه

اسطوره ی سیاوش از جاودانه ترین خاطرات ازلی ذهن و اندیشه ی ایرانیان است. در این اسطوره، جلوه هایی از تأثیرات اجتماعی جامعه ی عصر شاعر نمود می یابد. «شاعر، با به نمایش گذاشتن خوبی ها و پاکی های نهاد سیاوش، آرزوهای انسان را در دست یابی به خوبی ها و پاکی ها به نمایش می گذارد، گویی سیاوش اسطوره ای است که در ذهن جامعه نمود خارجی یافته است.» (مسکوب، ۱۳۵۷: ۸۵)

«سیاوش در زندگانی خود در برابر سه آزمایش بزرگ قرار می گیرد: نا مادری اش،





















العملی نشان دهد یا این عاقبت شوم را ناخوش دارد.

به این ترتیب جهان پهلوان، سودابه را به مکافات و پادافره نیرنگ خویش می‌رساند. البته اگرچه از دیدگاه جامعه‌شناختی، سودابه کیفر گناهش را دیده است، اما از دیدگاه اسطوره‌شناختی، این مرگ علتی به زیبایی عشق دارد.

دکتر قدمعلی سرامی معتقد است: «سیاوش درنیافت که سودابه در عشق خویش صادق است که هیچ پندار و گفتار و کرداری را از خدا و شوی و فرزندان پنهان نمی‌کند... تنها گناه سودابه این است که عشق پاک و شعله‌ور خویش را به مردی سرد مزاج و ناآگاه از مهرورزی اظهار کرده است؛ مردی که حتی مهربانی مادر را نیز نوبر نکرده بود. سیاوش، مهری بود بی‌نار و آتشینی عشق سودابه می‌توانست ثنویت درونی آفتاب را در او به بار بنشانند...» (سرامی، ۱۳۸۸: ۴۱)

«تقابل سیاوش و سودابه در واقع رویارویی عقل و عشق است که پیکرینگی پذیرفته است. عاشق از بند همه چیز و همه کس، حتی خودی خویش رسته است.» (همان: ۴۸)

رستم پس از کشتن سودابه، به توران لشکر می‌کشد و با بی‌رحمی انتقام سیاوش را از افراسیاب و تورانیان می‌ستاند.

براین کینه دادم دل و جان و تن	«به گردان چنین گفت رستم که من
نبندد کمر نیز یک نامدار	که اندر جهان چون سیاوش سوار
چنین کینه را خرد نتوان شمرد	چنین کار یکسر مدارید خرد
زمین را ز خون، رود جیحون کنید»	ز دل‌ها همه ترس بیرون کنید

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۳، ۱۷۲، ۲۶۳۵ تا ۲۶۳۸)

بر اساس دیدگاه ایران باستان و آن‌چه که در شاهنامه وجود دارد، کیفر، روندی است خدایی و مکافات، قاموس طبیعت است، بنابراین آن کس که کین کشته‌ای را









خود زیبا است و هر زیبایی، دوست داشتنی و خوب است.» (علوی سرشکی، ۱۳۸۹: ۱۵ اردیبهشت)

با ورود اخلاقیات به فلسفه، فصل جدیدی از مناظرات فلسفی به وجود آمده و نظریه پردازان و فلاسفه ی جهان به ارائه ی نظریات متعددی در این خصوص پرداخته اند. فردوسی نیز هنگامی که پا به عرصه ی حماسه می نهد، مانند فلسفه و دین، نسبت به اخلاق و اخلاقیات بی تفاوت نبوده و می بینیم که در کنار خلق صحنه های جنگ و ایران پرستی، در بزرگ ترین کتاب حماسی ادب فارسی، بر آموزش و تأکید بر آموزه های اخلاقی همت می گمارد.

دلیل وجود موضوعات حکمی و اخلاقی در شاهنامه را می توان پند آموز بودن شخصیت شاعری و فردی فردوسی دانست. فردوسی در نصیحت و پند آموزی اخلاقی، هم ردیف با مخاطب قرار می گیرد و از نگاه او به دنیا می نگرد و به همین دلیل مخاطب شاهنامه هیچ گاه خود را از فردوسی جدا نمی بیند.

در شاهنامه نگرش شاعر و مخاطب در هر افقی، در یک سطح قرار دارد و شاعر، گاه پند و اندرز خود را از طریق شخصیت های داستان ها، پهلوانان و قهرمانان به مخاطب خود القا می کند و گاهی نیز از زبان افراد مجهولی با عناوین مختلف همچون موبد پیر، دهقان سخنگوی، پیر پاک دل و... به بیان نصایح می پردازد. این شخصیت ها کسانی هستند که ما هیچ گاه به هویت آن ها پی نمی بریم اما گفته های آنان مانند سخنان بزرگان گذشته، ارزش مند و قابل توجه است.

### نتیجه گیری

پس از بررسی اجمالی انواع خیانت در شاهنامه، به این نکته می رسیم که فردوسی در اثر جاودان خود از دیدگاه های مختلف به این صفت ناپسند اخلاقی نگریسته



## فهرست منابع و مآخذ

- آریا، داریوش. آخرین نبرد و مرگ رستم، تهران: حافظ نوین، ۱۳۷۲.
- اخوان ثالث، مهدی. مجموعه ی «در حیاط کوچک پاییز در زندان»، تهران: زمستان، ۱۳۷۹.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. داستان داستان ها، تهران: نشر آثار، ۱۳۷۴.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: نشر آثار، ۱۳۷۴.
- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶.
- بولن، جین شینودا. نمادهای اسطوره ای و روان شناسی زنان، ترجمه ی آذر یوسفی، تهران: روشنگران، ۱۳۷۳.
- پاشایی، محمد رضا. مقاله ی «مقایسه ی اجمالی داستان یوسف پیامبر و سیاوش»، روزنامه ی کیهان، ۱۳ مهر ۱۳۸۷.
- پزشکی، نجمه السادات. مقاله ی «رستم و شغاد»، مجله ی کیهان فرهنگی، آبان ۱۳۸۲، ش ۲۰۵.
- تقوی گیلانی، محمد حسین. فرهنگ نام های شاهنامه، مشهد: عروج اندیشه، ۱۳۸۳.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. شاهنامه ی ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران، ترجمه ی محمود هدایت، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- جوانشیر، ف. م. حماسه ی داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه ی فردوسی، تهران: قلم فردا، ۱۳۸۳.
- جوهری، شکبیا سادات. مقاله ی «پیامدهای زیان بار کینه توزی»، روزنامه ی آرمان، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹.





